

## استاندارد، مادام دو استال و ناپلئون بناپارت

نگارش و ترجمه: ابوالقاسم امشای

دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی

-۲-

نکته دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد اینست که مادام دو استال ادبیات آلمانی را که خود معرف آن در کشور فرانسه است و می‌خواهد بفرانسویان بشناساند بخوبی نمی‌شناسد و با ادبیات یونان و لاتن وقعی نمی‌گذارد و پیداست «کلاسیسم» فرانسه را که اغلب با داوریه‌های نابجا و نادرست منتقدین آلمانی آن زمان مورد بحث و تفسیر قرار می‌دهد خوب درک نمی‌کند. معذک در نفوذ وی بر نویسندگان دوره‌های بعد ابداً جای شک و تردید و انکار نیست و بلکه در تاریخ ادبی فرانسه این نفوذ بسیار مهم و سزاوار مطالعه و بحث و پی‌جویی است. شدت نفوذ مادام دو استال مثل نفوذ شانوبریان بیشتر بجهت مناسب بودن موقعیت آثارش می‌باشد زیرا وی در مناسب‌ترین موقعیتها و حساس‌ترین لحظات به نشر و اشاعه افکار و اندیشه‌های دست‌زد که راه را بر رومان‌تیسیم گشودند و آنرا بوجود خویش واقف گردانیدند.

در پایان این مقال بد نیست که نظر و عقیده‌تی چند از نویسندگان مشهور و بزرگان کشور فرانسه درباره مادام دو استال ذکر شود:

بن‌ژامن کنستان Benjamin Constant درباره وی می‌گوید:

«مادام دو استال موجودی است سوای دیگران، موجودی آنچنان عالی و برتر که شاید مادر دهر در هر قرن بیش از یک تن مثل او نزاید و کسانی که در کنارش بسر می‌برند و بشناسائی وی توفیق یافته‌اند و با او پیوند دوستی بسته‌اند نباید در پی سعادت و موهبت دیگری باشند.»

شیلر Schiller می‌نویسد :

« ارزش خوی و سرشت و احساس وی بیشتر از فلسفه او است . هوش و خرد فراوانش از قدرت و نیروئی چون قدرت و نیروی نبوغ برخوردار است . »  
ناپلئون درباره او گفته است :

« ... معذکک باید اعتراف کرد که وی زنی است بسیار مایه و پر استعداد ، بغایت شایسته و ممتاز . وی را ذوق و قریحه و هوش فراوانی است که نام او را همیشه زنده و پایدار خواهد گذاشت . »

ژوزف دو مستر Joseph be Maistre می‌نویسد :

« هیچ کس را نمی‌شناسم که فکرش بدینسان سراپا ضایع و معیوب باشد . این از نتایج اثرات و واکنشهای حتمی و اجتناب‌ناپذیر فلسفه جدید است بر روی همه زنها . امّا فساد و تباهی ابداً در باطن وی راه نیافته و در این خصوص داوریهای نابجائی درباره او شده است . در مورد فکر و ذوق و قریحه مادام دو استال باید گفت که او بحد و فور از آن برخوردار است علی‌الخصوص موقعیکه برای داشتن ذوق و قریحه و فکر از خود تلاشی بروز ندهد . »  
استاندال درباره مادام دو استال می‌گوید :

« وی در گفت و شنود بزبان فرانسوی ید طولائی داشت و بر الفاظ مسلط بود . هنر بدیع و درخشان بدیهه‌گوئی و الفاظی را درباره هر موضوعی که پیش می‌آمد به‌منتهی درجه کمال رسانده است . او عجیب‌ترین و خارق‌العاده‌ترین زنی است که تاکنون دیده شده است . »

لامارتین می‌نویسد :

« مادام دو استال بجای آنکه در تصنع و ظاهر سازی بدنبال قدرت نبوغ برود آنرا در روح و باطن هر چیزی می‌یابد . نبوغ را در پرتو مشعل عشق و شوریدگی می‌جوید آنهم نه برای آنکه نقائص و نادرستی‌های آنرا بانی اعتنائی و سردی مورد بررسی و مطالعه قرار دهد بلکه از مشاهده شاهکارهای آن بوجد و سرور درآید و در عالم خلسه فرورود . »

\* \* \*

در بین نویسندگانی که بنحوی از انحاء استاندال را تحت تأثیر خود قرار داده‌اند بدون شک مادام دو استال در درجه اول اهمیت قرار دارد. هانری مارتینو Henri Martineau در این باره می‌نویسد: «استاندال دربارهٔ هیچیک از نویسندگان هم عصر خویش بآن اندازه که دربارهٔ مادام دو استال صحبت داشته، سخن نگفته است... او تقریباً هیچوقت از فکر و خیال مادام دو استال فارغ نبوده است... قدر مسلم آنست که مادام دو استال هرگز مورد علاقهٔ استاندال نبوده ولی معذک شایستگی و ارزش وی بر استاندال پوشیده نمانده و او را سخت تحت تأثیر خویش قرار داده است.<sup>۱</sup>» و. دل لیتو V. Del Litto در آثاری که منتشر ساخته، چه در «یادداشت‌های خواندنی»، چه در رساله‌ای که طی سالهای ۱۹۵۵ تا ۱۹۵۸ بطبع رسیده، بدفعات توجه دانشمندان را بهمین نکته جلب کرده است.<sup>۲</sup> توجه و کنجکاوی که استاندال نسبت بآثار مادام دو استال داشته همیشه ثابت و یکنواخت بوده و این نکته‌ایست که در مورد نویسندگانی چون استاندال که خوئی متلون و ناپایدار داشته تا اندازه‌ای بعید می‌نماید. استاندال در ابتدای امر، در نامه‌هایی که بخواهرش پولین Pauline می‌نوشته و مکتوبات قلبی خویش را در کمال صداقت و صراحت و با بی‌تکلفی فراوان بر وی آشکار می‌ساخته اغلب اوقات نیز از مادام دو استال یاد می‌کرده است. از سال ۱۸۰۳ باخواهرش از دلفین Delphine سخن می‌گفته و عمیق بودن نظر و تذکرات او را دربارهٔ جامعهٔ آنروزی پاریس مورد تأیید قرار می‌داده است ولی

۱ - رجوع شود به استاندال، مجموعهٔ ادبی، چاپ مارتینو ص ۱۶۵

Stendhal, Mélange de Littérature, édi: Martineau, 111, 165.

۲ - رجوع شود به استاندال و مادام دو استال، چاپ پاریس، سال ۱۹۵۱ ص ۲۶-۱۱۶ و زندگی فکری استاندال: تکوین و تحول افکارش، و همچنین در حاشیهٔ دستنویسهای استاندال: تکمله‌ها و قطعات منتشر نشده بطور پراکنده

«Stendhal et Mme de Staël», Nouvelles Soirée du Stendhal Club, Paris 1951; La vie intellectuelle de Stendhal.

درعین حال از اینکه این زن نویسنده زیاده از حد فلسفه باف بوده و از عشق و دلبستگی فقط به نمایاندن زشتی‌ها و پستی‌های آن اکتفا کرده اظهار تأسف نموده است<sup>۱</sup>. دو سال بعد ، استاندال از کتاب مادام دو استال بنام «تأثیر و نفوذ احساسات و عواطف بر روی خوشبختی افراد و ملت‌ها» (de l'influence des passions sur le bon-heur des individus et des nations) چنین یاد می‌کند: «کتابی است پراز لفاظی (بدین معنی که در بیان افکار و احساسات گزافه‌گویی شده است) و بنظر من این بزرگترین نقص است»<sup>۲</sup>. این نکته‌ایست بسیار جالب و قابل توجه که استاندال بارها بدان اشاره می‌کند ، ولی درعین حال ، با آنکه استاندال معتقد است که مادام دو استال «می‌خواسته از لحن طبیعی و عادی خویش خارج شود» . در پایان چنین نتیجه می‌گیرد که «این کتاب عالی است» . اثر دیگر مادام دو استال بنام : «در باره ادبیات» بیشتر او را تحت تأثیر قرار می‌دهد . وی در این باره می‌گوید : «دو سال قبل ، از این کتاب چیزی نفهمیدم ، دوباره آنرا خواندم و حالا می‌بینم اگر از جنبه لفاظی آن بگذریم کتاب خوبی است»<sup>۳</sup> و در جای دیگر می‌گوید: «کتابی است بغایت مبالغه آمیز و پراز لفاظی . اما حاوی افکار و اندیشه‌هایی همانند افکار و اندیشه‌های مونتسکیو و مولیر»<sup>۴</sup>. از این مهمتر آنکه استاندال در ماه مه ۱۸۱۰ در باره رمان کورین Corinne می‌نویسد : «این کتاب اگر بخاطر لفاظی و احساسات تصنعی و غیر واقعیش دل آزار نباشد اثری است عالی زیرا حاوی حقایق بزرگی است»<sup>۵</sup>. در سال ۱۸۱۴ استاندال کتاب «آلمان» را مورد انتقاد بیشتری قرار می‌دهد و دو سال بعد در نامه‌ای خطاب به لوئی کروزه Louis Crozet نظر مخالف و منفی خود را نسبت به مادام دو استال ابراز می‌دارد و می‌نویسد : «بیچاره این خانم در حقیقت عاری از فکر و اندیشه و ذوق و

۱ - مکاتبات ، بکوشش و. دل . لیتو - پاریس ۱۹۶۲ قسمت اول ص ۶۴ .

۲ - مکاتبات ، ص ۲۱۳ .

۳ - مکاتبات ، ص ۲۷۰ .

۴ - مکاتبات ، ص ۲۷۵ .

۵ - مکاتبات ، ص ۵۷۸ .

قریحه است تا بتواند در مردم نفوذ کند<sup>۱</sup> معذلتک چندی بعد تأکید می‌کند که «کتاب آلمان بهترین اثر مادام دو استال» است<sup>۲</sup>.

آنچه که استاندال درباره مادام دو استال بخواهرش پولین نوشته بدانجهت آورده شده است که ظاهراً در این نامه‌ها عقاید و نظر او درباره این زن نویسنده به بهترین وجهی نشان داده می‌شود. از طرف دیگر «یادداشت‌ها و حواشی Notes de lecture» استاندال مؤید آنست که وی با دقت فراوان نوشته‌های مادام دو استال را مورد مطالعه قرار داده، گو اینکه همیشه بدرك افکار وی آنچنان که باید توفیق نمی‌یافته است. استاندال مسأله اهمیت تفاوت بین مردم شمال و جنوب را که مادام دو استال مورد توجه خاص قرار داده بطور واضح و آشکار بیان کرده بود با آغوش باز پذیرفت و بر مبنای همین تفاوت در راه بهتر شناساندن شکسپیر<sup>۳</sup> گام برداشت. استاندال هر قدر که از راسین Racine فاصله می‌گیرد بدون تردید تحت نفوذ فرضیه<sup>۴</sup> «کمال‌پذیری Théorie de la perfectibilité» مادام دو استال درمی‌آید. اثر این نفوذ در اظهار نظری که درباره ورتر Werther می‌کند کاملاً آشکار است. وی در این مورد سخت تحت تأثیر کتاب «آلمان» واقع شده و از آن الهام گرفته است. کتاب کورین Corinne، علی‌رغم آنچه که استاندال درباره لفاظی و سخن پردازیهایش اظهار می‌دارد، بدون شک بر عقاید و نظر و توجه وی نسبت بایتالیا

۱ - مکاتبات، ص ۸۴۴ - درباره قطعه‌ای از کتاب «آلمان» یادداشت قابل توجه و عجیبی از استاندال در دست است. در این یادداشت کاملاً پیداست که وی سخت تحت تأثیر تجارب دوران زندگی نظامی خویش قرار گرفته است خصوصاً در آن قسمت که وی به «سه انگیزه اصلی و اساسی که معمولاً مردم را هادی و راهبر است»، «عشق به پیشرفت یا سبقت‌جوئی و عجب و خودپسندی» را نیز می‌افزاید. در این مورد رجوع شود به :

C. Cordiè, «Marginalia inediti di Stendhal su opere della Staël e del Constant», Convivium, 1952, p. 71.

Compléments, p. 313 - ۲

۲ - زندگی فکری استاندال اثر و. دل. لیتو ص ۶۷-۷۰.

V. Del Litto, La vie intellectuelle de Stendhal, p. 67-70

نفوذ و اثر فراوان داشته است. حتی گه گاه قطعاتی چند از این کتاب الهام بخش او بوده است، خصوصاً هنگامی که بالحن مؤثری از کلیسای سانتا کروس<sup>۱</sup> شهر فلورانس سخن می گوید. خلاصه کلام آنکه استاندال آثار مادام دو استال را بخوبی می شناخته و با وجود گوشه و کنایه ای که درباره احساسات و طبع و غریزه و لحن نوشته های وی بر زبان می راند، در خلال نوشته هایش اغلب اوقات از مادام دو استال صحبت بمیان می آورد. این موضوع را نیز نباید از یاد برد که استاندال بهنگام انتشار «تاریخ نقاشی در ایتالیا» در مارس ۱۸۱۷ به دیدو Didot می نویسد که یک نسخه از این کتاب را برای مؤلف کورین Corinne بفرستد<sup>۲</sup> و نیز می دانیم که در آغاز کتاب استاندال جمله ای در خصوص اهداء و تقدیم آن بچشم می خورد که خصوصاً بهنگام انتشار بغایت چشم گیر و پر معنی بود باین مضمون: «به پیشگاه اعلیحضرت ناپلئون کبیر گرفتار جزیره سنت هلن». استاندال بطور قطع و یقین از احساسات مادام دو استال نسبت به بناپارت بی اطلاع نبود لیکن مع الوصف از فرستادن کتاب خود جهت او مسالماً قصد ایجاد هیچگونه بحث و جدال و مشاجره قلمی نداشت بلکه این کار بمنزله ادای احترامی بود نسبت بمؤلف «کورین» که در بهتر شناساندن کشور ایتالیا و آثار هنری آن بدنیا سهم بسزائی داشته است. مطالبی که در بالا ذکر شد دلیل بارز و آشکاری است برای اثبات کنجکاوی و پی جوئی فراوان استاندال نسبت به کتاب «ملاحظات درباره حوادث مهم و اساسی انقلاب کبیر فرانسه»<sup>۳</sup> اثر مادام دو استال که پس از مرگ وی در سال ۱۸۱۸ انتشار یافت. استاندال در نامه ای که در تاریخ ۲۸ آوریل به دوستش مارست Mareste می نویسد سؤال زیر را طرح می کند: «آیا دوک دو بروی<sup>۴</sup> جرات خواهد کرد نسخه دست نویس مادام دو استال را عیناً بهمان صورت چاپ و منتشر

۱ - C. Pellegrini «Santa croce e gli scrittori stranieri» Rivista di Litterature - ۱ Moderne e Comparate, 1965, p. 90.

۲ - مکاتبات ، ص ۸۵۷ .

۳ - Considération sur les principaux événements de la Révolution française - ۳

le duc de Broglie - ۴

کند؟ آخر بنظر من این زن نام آور عاری از فکر و اندیشه بوده و جنون اشراف پرستی داشته است»<sup>۱</sup>. استاندال، در حالیکه مادام دو استال را به محروم بودن از افکار بکر و اندیشه های اصیل و بد داشتن ضعف در مقابل القاب و عناوین اشرافی متتصف می کرده. ظاهر آمی خواسته است بنحوی از انحاء قبلاً خود را آماده حمله به ائری بکند که به جزئیات تاریخ آن عصر و بازیگر اصلی صحنه آن اختصاص داشته است، بازیگری که خود استاندال کتاب «تاریخ نقاشی در ایتالیا»ی خود را بنام وی کرده بود. یک ماه پس از آن، استاندال مجدداً به مارست Mareste می نویسد: «من از ستایشگر و مداح آدرین دو مونترانسی Adrien de Montmorency توقع و انتظار تعمق و ژرف بینی زیادی ندارم. نفس قضیه مهم است. اروپا عنقریب سه جلد کتاب مادام دو استال را خواهد بلعید. بالاخره از نامه دیگری که در ماه اکتبر همان سال به مارست Mareste نوشته شده چنین برمی آید که وی بطور قطع و یقین کتاب «ملاحظات» را خوانده است که از آن بالحن قاطعی چنین سخن می گوید: «کتاب مادام دو استال چیزی جز گفت و شنود نوشته شده نیست - اثری است پراز ضد و نقیض و کودکانه. البته اگر بتوان اسمش را اثر گذاشت. این کتاب طوق عبودیت و بندگی اشرافیت را که بزرگترین مصیبت و بلای جامعه کنونی است برگردن دارد.»<sup>۲</sup>

علت و انگیزه خصومت و عنادی چنین مداوم و سرسخت چه می تواند باشد؟ فرضیه

۱ - مکاتبات، ص ۱۶-۹۱۵. با طرح ابن سؤال از طرف استاندال که آیا دوک دو بروی «جرات خواهد کرد» که کتاب «ملاحظات» را «عیناً بهمان صورت» منتشر کند اینطور بنظر می رسد که حتی با آقای دل. لیتو باشد که در کتاب خود (زندگی فکری استاندال) می نویسد: «شاید استاندال توانسته است نسخه خطی مادام دو استال را که احتمالاً نزد Ludovico di Breme بوده به بیند و حتی اگر نتوانسته باشد نسخه خطی کتاب ملاحظات را بخواند بدون شک با طرز فکر و روحیه ای که این کتاب را بوجود آورده و بان جان بخشیده آشنا بوده است.

۲ - مکاتبات، ص ۹۲۲-۹۲۱.

۳ - مکاتبات، ص ۹۴۱.

آقای دل. لیتو دربارهٔ اینکه استان‌دال موقعیت و شهرت کتاب «تاریخ نقاشی در ایتالیا»ی خود را با انتشار کتاب «ملاحظات» مادام دو استال در معرض خطری دیده است قانع کننده نیست، گو اینکه در این مورد از طرف استان‌دال نگرانی و تشویش خاصی نیز بطور مبهم ابراز شده است. لیکن در اینجا یک تضاد فکری عمیق تر و ریشه دارتری در میان است که استان‌دال را وادار می‌کند تا اثر مادام دو استال را که پس از مرگ مؤلف انتشار یافته یک هجویه یا افترا نامه بخواند و خود را آماده کند تا علناً و با سر سختی فراوان آنرا با اصطلاح «بگوید»، نتیجه آن می‌شود که در یک مشاجره قلمی دو طرز فکر و دو جهان بینی متفاوت و متضاد آشکار گردد. این نکته نیز جالب است که در حقیقت نه تنها کتاب «ملاحظات» پس از مرگ نویسنده اش منتشر شد بلکه کتاب «زندگی ناپلئون» و «یادداشت‌های دربارهٔ ناپلئون» اثر استان‌دال نیز همانند مقالات و یادداشت‌هایش بر علیه مادام دو استال، پس از مرگ نویسنده بطبع رسید و انتشار یافت.

هنگامی که استان‌دال کتاب «تاریخ نقاشی در ایتالیا» را به ناپلئون «گرفتار جزیره» سنت هلن» اهداء کرد بدون هیچ تردیدی در ابراز عقیده خویش صادق بوده و از اینکار غرض خاصی نداشته است. این موضوع را هم نباید ناگفته گذاشت که در این هدیه نامه یک نوع تضاد و تناقض بارز و آشکارا بین عظمت و بزرگی ناپلئون از یک طرف و بی‌عدالتی و ظلم و ستمی که در مورد تبعیدش بجزیره دور افتاده‌ای در اقیانوس اطلس نسبت با و روا داشته بودند از طرف دیگر به چشم می‌خورد. اگر به سخنان آقای دل. لیتو گوش دهیم او معتقد است که: «هریک از آثار استان‌دال نشان و اثری از ناپلئون برخوردار است. کتاب، داستان، سفرنامه، رساله تحقیقی و یا هجونا مه‌ای از استان‌دال بجای نمانده است که در آن مستقیم یا غیر مستقیم به امپراطور اشاره نشده باشد و حتی می‌توان ادعا کرد که ناپلئون قسمت اعظم رونق و درخشندگی نام خود را مرهون استان‌دال می‌باشد.»<sup>۱</sup> استان‌دال هنگامی که

۱ - مقدمه بر کتاب ناپلئون اثر استان‌دال، چاپ لوزان ۱۹۶۱ ص ۹.



در دوران جوانی شغل خود را در وزارت جنگ رها کرد، بدنبال ارتش کنسول اول (ناپلئون) براه افتاد و بایتالیا رفت و در سایه لشکرکشی‌های بناپارت ماجراهای بزرگ زندگی‌اش آغاز گشت. وی هنگامی که میلان از زیر بار سلطه اطریشی‌ها رهائی یافته و غرق سرور و شادی گشته بود وارد آن شهر شد و برناشناخته‌های کشور ایتالیا دست یافت، کشوری که بخاطر زیبایی‌های مناظرش، آثار هنریش، موسیقی‌اش، زنان زیبارویش که دل درگرو عشق آنان داشت، و بخاطر دوستان و یارانی که با آنها پیوند انس و الفت بسته بود، می‌بایست بعدها در زندگی‌اش اهمیت فراوانی بیابد و نقش عمده‌ای بر عهده بگیرد. چندی بعد، بازم بکمک ناپلئون، از ایتالیا به اطریش و سپس با آلمان رفت و سرانجام راه روسیه در پیش گرفت و در آنجا از نزدیک شاهد شکست و عقب‌نشینی تاریخی و افسانه‌ای شد و بعدها درباره این شکست و عقب‌نشینی در کتاب خود بنام «سیر و تفریح در روم»<sup>۱</sup> اشاره کرد که «سربازان سالخورده و قدیمی که در این جنگ شرکت کرده‌اند همیشه مستظهر به عظمت و بزرگی خاطرات خود خواهند بود». این خاطرات که بتدریج بر روی آن غبار کهنگی می‌نشست، رنگ شعرو غزل بخود می‌گرفت و رفته رفته بصورت قشری درآمد و در روح استاندال انباشته شد تا سرانجام در آغاز کتاب «دیر پارم» بشکلی قاطع و تغییر ناپذیر جلوه‌گری نمود.

از سال ۱۸۱۵، استاندال کتابی را که تقریباً همه آن‌ها مقارن انتشار کتاب «ملاحظات» نوشته شده بود به ناپلئون که پیوسته مورد مدح و ستایشش قرار می‌گرفت اختصاص داد و نام «زندگی ناپلئون» بر آن گذاشت. پایه و اساس قسمتی از این کتاب بر نوشته‌هایی قرار دارد که بدست استاندال افتاد و قسمتی دیگر بر روی خاطرات شخصی خود او پی‌ریزی شده است. انتشار کتاب مادام دو استال، استاندال را باین فکر انداخت که کتاب «زندگی ناپلئون» را بدون رعایت و اجرای تصمیم و نقشه اولیه مبتنی بر وجود آوردن یک اثر تاریخی محض بپایان رساند. گو اینکه استاندال اصولاً طبع و قریحه تاریخی نویسی نداشت

ولی معذکک بعد از انتشار کتاب مادام دو استال که آتش بغض و کینه اش را شعله‌ور ساخته بود بیش از پیش از اجرای تصمیم و نقشه اولیه خود انصراف حاصل نمود. واکنش وی در این مورد بخصوص از تغییراتی که وی در کتاب «زندگی ناپلئون» داده است و همچنین در مقاله و یادداشت‌هایی که تا کنون انتشار نیافته مشهود و آشکار است.

اما واقعاً دلیل نفرت و انزجار استان‌دال از خواندن کتاب «ملاحظات» چه بود؟ هنگامی که کتاب «ملاحظات» انتشار یافت استان‌دال تازه از نوشتن کتاب خود درباره «ناپلئون» فراغت حاصل کرده بود، همان ناپلئونی که استان‌دال فرصت و موقعیت آنرا یافته بود که شخصاً او را بشناسد، البته نه بآن حد که خود وی مدعی است. استان‌دال ناپلئون را بخصوص در محافل و مجالس درباری و وسیله وزیرانی که با آنان رفت و آمد داشت و بالاخص از زبان شاهدان و ناظران بیشماری که روزگاری در کنار ناپلئون زیسته بودند شناخت. کتاب مادام دو استال پس از مرگ او بهمت پسرش Auguste و دامادش ویکتور دو بروی Victor de Broglie که در واقع مجریان نیت و اراده خود او بودند انتشار یافت. چاپ کتاب بادقت و مراقبت فراوان عیناً از روی همان نسخه‌ای که نویسنده از خود بجای گذاشته و مجال تصحیح فصول آخر آنرا نیافته بود صورت گرفت. در این مورد اشله گل A. G. Schlegel که با مادام دو استال در مورد کارهای فکری ارتباط و همبستگی داشت همکاری و مساعدت کرد. کتاب مورد بحث در موقع مناسبی یعنی پس از پیروزی اصول و عقایدی که مادام دو استال بدانها علاقه وافر نشان می داد منتشر شد و در نتیجه، طبع و انتشار این کتاب که یک سال پس از مرگ مادام دو استال صورت گرفت موجب

۱- این کار تحت نظر اشله گل Schlegel انجام پذیرفت. علم و دانش و استیاز خاص فکر و اندیشه اشله گل بحدی بود که مادام دو استال در کارهای ادبی خویش با اعتماد کامل و اطمینان خاطر با وی شور و بشورت می کرد. خلق عالی و صفات بارز اشله گل موجب شده بود که مادام دو استال در مدت سیزده سال معاشرت خود با وی هرگز دوستی و احترام خویش را از او دریغ ندارد» (سکاتبات، چاپ جدید، ناشر Charpentier، پاریس سال ۱۸۶۲، مقدمه).

شد که محتویات آن بصورت یک نوع وصیتنامه سیاسی جلوه کند. چگونگی ممکن بود کتاب مزبور مورد پسند خاطر استاندال قرار گیرد در حالی که وی در آن موقع کتاب «زندگانی» خود را باین منظور نوشته و آماده کرده بود تا در آن بحد اعلی دربارۀ ناپلئون مدیحه سرائی کند؟ در صفحات اولیه کتاب از پیروزیها و کشورگشائیهای ناپلئون چنین داد سخن داده است: «این فتوحات و پیروزیهای جاودانه باید به تفصیل و با تمام جزئیات نقل گردد تا به شگفتی و خارق العاده بودن آن پُرده شود... یک جوان بیست و شش ساله در عرض یک سال خود را در مقامی می یابد که در آن مقام توانسته است نام اسکندر را سزارها، آنیبال ها و فردریکهارا از خاطر ها بزداید و برای آنکه عالم بشریت را از پیروزیهای توأم با خونریزی تسلی بخشد شاخه درخت زیتون را که نشان تمدن و فرهنگ است در کنار شاخه درخت قان که علامت جنگ و ستیز است قرار می دهد» لحنی که استاندال در نوشته خود بکار می برد لحنی است شاعرانه؛ و برای شاعری که بهترین ایام عمر خویش را در دوران فرمانروائی ناپلئون در قاره اروپا گذرانده است بسیار طبیعی و عادی است؛ و بانوشته های مادام دو استال اختلاف و تفاوت فاحش دارد زیرا وی در همه آثار خویش با مردی به نبرد برخاسته که افکار و عقاید او را بدیده تحقیر نگریسته و زیر پا لگد مال کرده است. آنهم افکار و عقایدی که مادام دو استال در راه بشمورساندن آنها رنج فراوان بر خود هموار کرده بود. نتیجه دراصل و مبدأ این اختلاف دو غرض و انگیزه متفاوت می توان یافت از یک طرف مُراد نمایاندن کارهای ناپلئون بود که در واقع می توانست یک وسیله دفاع و در عین حال تجلیل و تکریم و بزرگداشتی از افکار و عقاید آزادیخواهانهای باشد که مادام دو استال بخاطر آنها زیسته بود تا بدان حد که گاهی خود وی مظهر آزادی بشمار می رفت، از طرف دیگر دفاع از کتاب «زندگی ناپلئون» در میان بود که احتمال داشت موفقیت و کامیابی آن با انتشار کتاب مادام دو استال که از مدت ها پیش انتظار چاپ و نشر آن می رفت بخاطر افتد.

طبع و انتشار کتاب «ملاحظات» در حقیقت واقعه بزرگی بشمار می رفت، بدین معنی

که ناگهان خاطرات دوره انقلاب در زمینه فداکاریهای آن دوره زنده شد و جان گرفت، میل و آرزوی شدید برای ایجاد یک تمدن آزادی بخش توأم با ذوق و شوقی فراوان. وسیله زبانی گویا و فصیح؛ که از مدت‌ها پیش بدست فراموشی سپرده شده بود در دلتا فراهم آمد و در اندک مدت طرفدار و حامی فراوان یافت و از این رهگذر، آن جنبشها و جوششی که در دوران امپراطوری نقاب سکوت بر چهره افکنده بود، بهمان شکل و صورت اولیه تاریخی خود از سر گرفته شد و در اذهان مردم رسوخ یافت. برای روشن شدن این موضوع کافیست اولین صفحه کتاب «ملاحظات» را مرور کنیم. مادام دو استال در این صفحه می‌نویسد: «حکومت مطلق العنانی یک فرد. ننگین ترین و شرم آورترین نیرنگ سیاسی است. حکومت اشرافی باز بهتر از آنست زیرا هستند کسانی که در این نوع حکومت اقلأً به بازی گرفته می‌شوند و به حساب می‌آیند. در روابطی که اعیان و اشراف با مافوق خود دارند شخصیت و شرف آنان محفوظ و در امان است. نظم اجتماع که بر تساوی همهٔ ابنای بشر در برابر خدا و قانون حکم می‌کند با مذهب مسیح و آزادی واقعی به یکسان منطبق است. زیرا هر دوی آنها اصلی و نظر واحدی را دنبال می‌کنند منتهی در محیط و زمینه‌های مختلف». باین نکته نیز باید اذعان کرد که مادام دو استال، هنگامی که از شخص ناپلئون سخن می‌گوید تا آنجا که ممکن است لحن ملایمی بکار می‌برد و بهمین علت برای تشریح و توصیف موفقیتها و کامیابی‌های سریع بناپارت می‌نویسد: «هنگامی که ناپلئون حکومت استبدادی را در کشور فرانسه برقرار کرد اوضاع و احوال برای طرح و اجرای این نقشه مناسب و مساعد بود. مردم از اغتشاش و هرج و مرج بستوه آمده و از رنجها و بدبختی‌هایی که کشیده بودند می‌هراسیدند و بیم آن می‌رفت که همان عوامل تلاش و فعالیت خود را از سر گیرند و اوضاع آشفته بهمان صورت ادامه یابد. وانگهی مردم نسبت به افتخارات نظامی ذوق و شوقی یافته بودند، جنگهای دوره انقلاب غرور ملی را در دلتا برانگیخته بود»<sup>۱</sup>. اما با همه این احوال در توصیفی که

۱ - مادام دو استال حتی دربارهٔ بازگشت ناپلئون از جزیرهٔ الب نیز با لحن ملایمی سخن می‌گوید: «من برخلاف روشی که زیاد معمول شده است، هر نوع گوشه و کنایه را نسبت به ناپلئون نثار نمی‌دانم. او برای بازیافتن تاج و تختی که از دست داده بود بهر کار ممکن و میسر دست ←

مادام دو استال بازبانی بلیغ و پرمایه ، از خصوصیات اخلاقی ناپلئون می‌کند بر خصیصه استبدادجویی و بیدادگری وی نیز انگشت می‌گذارد و آنرا بزرگ و چشم‌گیر می‌نمایاند. در این قسمت نیز به نوشته‌های خود وی مراجعه می‌کنیم . درجائی می‌نویسد : « ناپلئون فرد انسانی را به چشم یک حادثه یا یک شیء می‌نگرد نه به چشم هم‌نوع خود . وی حبّ و بغض نمی‌شناسد . از نظر او فقط وجود خود وی در میانست و بس ، بقیه مخلوقات روی زمین در نظر او ارقامی بیش نیستند . همه نیروی اراده‌اش در حسابگری خشک و بی‌روح غرور و خودپسندی‌اش جا گرفته‌است . ناپلئون چون شطرنج باز ماهری است که نوع بشر را حریف خود می‌داند و پیوسته در این فکر و اندیشه است که این حریف را مات کرده از پای در آورد . موفقیت‌ها و کامیابی‌هایش بهمان اندازه که مرهون لیاقت و استعداد ذاتی اوست ، به صفات و خصایلی بستگی دارد که وی از آنها عاری و محروم است . نه ترحم و شفقت ، نه جاذبه و کشش ، نه دین و مذهب ، نه اعتقاد و دلبستگی به فکر و نظر خاصی ، خلاصه هیچ چیز نمی‌تواند او را از مسیر اصلی خود منحرف سازد<sup>۱</sup> . در جای دیگر می‌نویسد : « بناپارت تنها یک مرد نیست بلکه یک نظام فکری و عقیدتی است . و اگر در این نظام فکری حق بجانب وی بود نوع بشر به آن صورت که بدست پروردگار ساخته شده بود دیگر وجود نمی‌داشت<sup>۲</sup> . باز هم در جای دیگر می‌گوید : « برای فرمانروائی بر کشور فرانسه نقشه بر سه اصل مهم و اساسی پایه‌گذاری شده بود : تأمین منافع مردم

← زد . سفر ناپلئون از کن به پاریس کاری بود بس خطیر و دشوار که زائیده فکری ستهور و برجسارت است که باید در تاریخ آورده شود ( کتاب «ملاحظات» قسمت دوم ص ۲۵۷ ) و جای دیگر می‌نویسد : « درباره خود او و صفاتش می‌توان بطرق مختلف فکر کرد زیرا در این مرد یک چیز اسرارآمیز وجود دارد که حس کنجکاوی آدسی را بیش از پیش برسی انگیزد ... اخلاص و فداکاری بعضی از دوستان واقعاً آزاده و جوانمرد بیش از هر چیزی بنفع او شهادت می‌دهد (ملاحظات ، قسمت دوم ص ۲۷۳-۲۷۲) .

۱ - «ملاحظات» ، بخش اول ، ص ۴۹۴-۴۹۳ .

۲ - ایضاً ، بخش دوم ، ص ۲ .

بظنیل آبرو و فضیلت آنان : منحرف ساختن افکار و اندیشه‌ها با سفسطه و مغلطه ، برگزیدن جنگ بجای آزادی بعنوان هدف غائی ملت<sup>۱</sup> . در جای دیگر می‌خوانیم : « در هیچ یک از ادوار قدیم ، حکومتی وجود نداشته‌است که بتوان آنرا با این حکومت ظالم و ستمگر که بر نهال انقلاب پیوند خورده‌است مقایسه کرد ، حکومت جابرانه‌ای که برای خفه کردن و بزنجیر در آوردن انواع آزادی‌ها حتی از پیشرفت و توسعه علم و معرفت نیز بهره برداری کرده‌است »<sup>۲</sup> . باز در جای دیگر : « تنها میراثی که از قدرت دهشت‌انگیز و رعب‌آفرینش برای نوع بشر بجا مانده فقط همان شناسائی و معرفت شوم و بدفرجامی است که در مورد چند راز دیگر از فن ظلم و ستمگری حاصل آمده‌است »<sup>۳</sup> . تصور می‌رود قطعاتی که بعنوان شاهد و مثال ذکر شده‌است بتواند تا حدودی به بیان مقصود و شناساندن این اثر و طرز فکر نویسنده آن کمک کند .

مادام دو استال ، در پایان قسمت چهارم کتاب خود سعی دارد به خواننده بقبولاند که در مبارزه بر علیه عقاید و نظرهائی که الهام بخش ناپلئون بودند هرگز مسائل شخصی را مورد توجه قرار نداده بلکه همیشه می‌خواسته‌است با نظام فکری و عقیدتی بناپارت بجنگد . در این باره می‌گوید : « من بجز آن ادعای کنم رنج و آزاری که از بناپارت کشیده‌ام ابداً در نظر و عقیده‌ام اثر و نفوذ نداشته‌است ، بلکه بعکس باید بگویم حتی ناگزیر شدم در برابر هیجان و تکانی که از مشاهده ظهور نابغه‌ای کم‌نظیر و بدفرجام در ذهن آدمی ایجاد می‌شود تأمل و ایستادگی کنیم » . نکته‌ای که در مورد مادام دو استال همیشه جنبه واقعیت داشته اینست که استوارترین و قاطع‌ترین قضاوت‌های وی متکی بر روحیه و طرز تفکر مذهبی و اخلاقی بوده و وی برای نوشتن آثار خود از آن الهام گرفته‌است . آوای مادام دو استال که گوئی از اعماق گور بگوش می‌رسد ، آنهم اندکی پس از سقوط و زوال قطعی

۱ - «ملاحظات» ، بخش دوم ، ص ۲۲ .

۲ - ایضاً ، بخش دوم ، ص ۱۳۸ .

۳ - ایضاً ، بخش دوم ، ص ۱۵۲ .

حکومت ناپلئون و همچنین بعد از مرگ خود نویسنده، بر روی انبوه خوانندگان کتاب او اثری بغایت نیکو و دلنشین برجای می‌گذارد. پر واضح است که در آن موقع استاندال که تازه از نوشتن کتاب «زندگی ناپلئون» فراغت یافته بود و آن کتاب را از مطالب و تذکرات متعددی از قبیل: «زندگی این مرد در واقع خود تجلیل و بزرگداشتی است از عظمت و بزرگی روح» انباشته بود، از خواندن کتابی که ظاهراً برای مبارزه و «کوبیدن» کتاب تازه و رونق نیافته‌وی برشته‌تحریر درآمده بود می‌بایست سخت دستخوش اضطراب و نگرانی شود. در این مورد استاندال از خود دو نوع عکس‌العمل بروز داد که کاملاً محسوس و قابل درک است. از یک طرف مقاله‌ای بر علیه کتاب «ملاحظات» تهیه کرد و از طرف دیگر در متن کتاب «زندگی ناپلئون» تغییراتی داد و به این منظور به نوشتن یک سلسله یادداشت و حواشی پرداخت<sup>۱</sup>. بدین طریق می‌توان به عکس‌العمل استاندال پی برد. عکس‌العملی که صرفاً بروحیه خاص صاحب‌منصبان ارتش ناپلئون اختصاص دارد و در عین حال نشانه

۱ - مقاله در صفحه ۱۷۹ مجموعه‌ای بنام *Mélange* چاپ شده است. در همین مجموعه و در جزء دوم *Marginalia* یادداشتها و حواشی که ابتدا قسمتی از آن توسط L. Royer در کتاب «زندگی ناپلئون» چاپ شده بود دیده می‌شود. چاپ کامل یادداشتها توسط V. Del Litto در تکمله‌ها که شرح آن آمده صورت گرفته است. بنظر آقای و. دل. لیتو، استاندال مقاله خود را بروزنامه ادبی *Il Conciliatore* سیلان فرستاد بخصوص از آن جهت که Pellico از کتاب «ملاحظات» زیاد تعریف و تمجید می‌کرد و Di Breme نیز در همان روزنامه از این مقوله سخن گفته بود. این مقاله که حاوی تعریف و ستایش فراوانی از مادام دو استال بود سانسور شد. در پایان مقاله محافظه‌کارهایی بچشم می‌خورد که نظر موافق I. Di Breme را مورد تأیید قرار می‌دهد. استاندال در کتاب خود بنام «رم، ناپل و فلورانس» به این تضاد فکری که بین او و Di Breme وجود داشته اشاره سخت‌صریحی می‌کند و می‌گوید: «وی که صندوق‌دار سابق ناپلئون پادشاه ایتالیا و پسر وزیر کشورش می‌باشد مدیحه‌سرا و ستایشگر پرحرارت مادام دو استال و بغایت دوستدار ادبیات است. او التفات چندانی بمن ندارد زیرا من جرأت و جسارت ورزیده گفتم که مادام دو استال در همه عمرش بیش از یک اثر نداشته است آنهم روح‌القوانین اجتماع *l'Esprit des lois de la Société* است» (چاپ دل. لیتو، ص ۶۶۰).

تعظیم و تکریمی است نسبت به مرد خارق العاده‌ای که در کشورهای نظیر ایتالیا فکر و اندیشه استقلال و آزادی و همچنین احساس تازه‌ای از جوانی و امید و آرزو در زندگی را بوجود آورده بود و در اصف‌حلال و درهم ریختن سازمانهای کهنه و قدیمی که در آن دوره نیز در ابتای خود پافشاری و سماجت بخرج می‌دادند سهم بسزائی داشته است<sup>۱</sup>.

در مقاله‌ای که استاندار<sup>۲</sup> که وی از گوشه و کنار برای کرده بود بطور خلاصه بچشمه که بقول خود استاندار «اروپا پس از آنکه کلماتی تحقیر آمیز بر درخلال نوشته‌های خویش به این کتاب خوبی است یا اثری» مادام دو استال را در مورد علاقه و دلبستگی فراوانی که نسبت به زندگی اجتماعی و حشرو نشر و گفت و شنود داشته بکرات سرزنش و ملامت کرده است به آسانی می‌توان به روشی که برای مطرح ساختن مسأله خوبی و بدی کتاب مادام دو استال پیش گرفته بود پی برد. وی انتقاد خود را با تأیید این مطالب شروع می‌کند که: «دویست و چهل و هشت صفحه از جلد کتاب دوم، بیشتر از هر اثر دیگری که به همین مقدار فروش داشته است، حاوی مطالب سبک و ناپخته، کودکانه و نامفهوم، احمقانه و کلمات بی سرو ته و بی معنی از هر باب، و حتی باجرات می‌گویم پراز تهمت و افتراست» اگر مبالغه و گزافه‌گوئی‌های علنی و آشکار استاندار را کنار بگذاریم وی با استفاده از سخنان خود مادام دو استال که در حقیقت بمنزله سند معتبری است که ظاهراً بدست رقیب داده شده الحق در این مشاجره قلمی بطرز زیرکانه‌ای مهارت و زبردستی بخرج داده است، زیرا مادام دو استال در مقدمه کتاب خود می‌گوید که در ابتدای امر نقشه و طرح محدودتری داشته و در فکر آن بوده است که شاید بعدها

1 - B. Croce, Storia d'Europa, Bari, 1942, p. 341



بتواند به ملاحظات و بررسی‌های کلی‌تری درباره مسائل سیاسی عصر خویش پردازد: «من در ابتدا، این کتاب را به این قصد و نیت آغاز کردم که آنرا به بررسی کارها و نوشته‌های سیاسی پدرم اختصاص دهم. چون طرح و نقشه‌ام وسعت یافت، شرح جزئیات مربوط به پدرم و حتی جزئیات مربوط بخودم در این کتاب افزونی یافت و حال آنکه اگر در ابتدای امر فکرو اندیشه این کتاب را بایک دید کلی‌تر و وسیع‌تر در سر می‌پروراندم کار باینجا نمی‌کشید». از نظر استاندال، مادام دو استال «بیگانه» ای بیش نبود و آنهم «یک بیگانه خرد و ناچیز» زیرا بقول استاندال «او دختر یک بانکدار سوئیسی» بود و بدلیل این وضع و موقعیت خاصی که داشت استاندال معتقد است نوشته‌هایش درباره ناپلئون «بیهوده‌ترین و مبتذل‌ترین مطالبی» است که در عمر خود نوشته است؛ و از آنجهت که «دختر بانکدار» است می‌خواهد با «دوشس‌ها» زندگی کند تا او را متعلق به طبقه اشراف و اعیان بدانند. استاندال در این باره می‌گوید: «مادام دو استال نمی‌تواند بدون آنکه وزیری در خاندانش باشد، زندگی کند. وی لاینقطع با زنان متشخص از پدرش سخن می‌گوید. زیرا بدین وسیله می‌خواهد اصل و نسب و القاب و عناوین خویش را برخ دیگران بکشد» و در پایان کتاب خود بجای آنکه به تاریخ زندگی سیاسی پدرش پردازد، بقصد و نیت آنست که به «خوی اشراف پرستی» خویش فرصت جولان دهد و همچنین عطش شیفتگی و دل بستگی خود را نسبت به تعیین و اشرافیتی که چون نوکیسه‌ها و تازه بدوران رسیده‌ها بدان عشق می‌ورزد فرو نشانند<sup>۱</sup>.

استاندال بعد از ابراز اولین احساسات و مکنونات قلبی خویش، بسوی دیگری می‌گراید. لحن اهانت آمیز و تحقیر کننده خود را رها می‌سازد و در پی آنست که خوانندگان

۱ - استاندال در اینجا یقیناً می‌خواهد بآنچه که مادام دو استال در خصوص اشرافیت دوره ناپلئون نوشته است پاسخ گوید. مادام دو استال می‌نویسد: «برقراری و استقرار اشرافیتی که ناپلئون ایجاد کرده است فقط بدرد این می‌خورد که ما بتوانیم به بوج و عبث بودن افزایش و تکثیر عناوین و القاب نادرست و بی‌حقیقت که فقط تکبر و خودپسندی کودکان می‌تواند بدانها اهمیت دهد پی ببریم» (کتاب ملاحظات بخش دوم ص ۲۰۷).

آثار خویش را بنحوی تحت تأثیر قرار دهد. بعقیده وی زنی چون مادام دو استال. علی رغم آنچه که خود می خواهد بدیگران بقبولاند، احساس واقعی ندارد و عاری از «قوه درک مسائل و تیزبینی» است و خیلی چیزها را می بایست از زنان همعصر خویش که در حقیقت نمونه و سرمشقی برای وی بودند بیاموزد زیرا «شکر خدا را که همه زنها بعلت بدبختی و مصیبت راهی وفائی پیش نگر فتند». استاندال بعنوان نمونه خانم برتران همسر ژنرال برتران را که به همراه شوهر خویش بدنبال امپراطور به سنت هلن رفته بود نام می برد. وی نویسد:

«این خانم که از نظر اخلاق و اصل و نسب فی الواقع شریف و بزرگواری بود، همین زن جوان که من خود سابقاً او را غرق در جاه و جلال و قدرت دیده بودم. از اینهمه شکوه و جلال و قدرت و نفوذ که هر زن معمولی و عادی را دچار غرور و گمراهی می کند هرگز تکبر و نخوت بخود راه نداده است. چقدر میل داشتم او را دوباره بر روی این تخته سنگ ها که شهرت جاودانی یافته است<sup>۱</sup> نشسته به بینم، در همانجائی که بخاطر عشق و علاقه به همسرش تبعید و زندانی شده است، در همانجائی که دلمای همه دوستان اروپائی خود و همچنین تعظیم و تکریمشان را بدنبال خویش کشانده است. وی را در نظر مجسم می کنم که لحظه ای بهتان نامه ای را بخاطر اسم نویسنده اش بدست گرفته و از نظر می گذراند و بی درنگ با تنفر و انزجار آنرا بدرون دریا می افکند و علی رغم فروتنی و تواضع ذاتی خویش، با غرور و تفاخری بجای بحق، به خود می گوید: «در نظر فرانسویان من سرآمد همه زنان عصر حاضر».

خانم برتران از نظر انسانیت از مادام دو استال که در همان موقع در Coppet در جمع میهمانانش به بذله گوئی مشغول بود برتر و والاتر است. در «کوپه» مصاحبت و مجالست با مردمی خوش گذران و شیفته لاطایلات و چیزهای بیهوده وجود دارد، و در سنت هلن جز یک مرد بزرگ و ازگون بخت که بباد افترا و تهمتش گرفته اند و تقدیر و سرنوشت وی را به ورطه بدبختی و درماندگی کشانده است شخص دیگری به چشم نمی خورد. این طرز سخن گفتن خلاف عادت استاندال است و او محققاً برای جلب ترحم و برانگیختن رقت خوانندگان کتاب

خود این طرز سخن گفتن را برگزیده است و علی‌التحقیق این وضع نمودار خشم و کینه اوست. استاندال، از آنچه که مادام دو استال درباره ناپلئون، قهرمان ممدوح او نوشته بود، آنچنان بر آشفت که حتی به ناپلئون نیز از اینکه در صدد بر نیامده تا این زن را نیز در زمره خادمان خویش در آورد نسبت حماقت داد: در این باره می‌نویسد: «من باب مثال چرا نمی‌بایست کلیه عایدات سالانه دواایالت به او داده شود و انتخاب یکصد تن قاضی عدلیه و رئیس تشریفات بدست او انجام گیرد؟ در حالیکه مادام دو استال موجودی بود که هم باسانی فریب می‌خورد و هم بخوبی می‌توانست بر مردم کشور خویش نفوذ داشته باشد» ولی آیا ممکن بود خصیصه اخلاقی نویسنده‌ای چون مادام دو استال بخاطر منافع شخصی تغییر کند و وی از هدف غائی و آرمانهای سیاسی خویش به این آسانی چشم بپوشد؟

در کتاب مادام دو استال داورها و عقایدی بچشم می‌خورد که با عقیده و نظر استاندال تفاوت فاحش دارد. منجمله موقعی که می‌نویسد: «دوک دو ولینگتون-le duc de Welling ton بزرگترین فرمانده قرنی است که ناپلئون در آن فرن می‌زیسته است». در اینجا استاندال همان سرباز پیر و کهنسالی است که شاهد شکست و عقب نشینی روسیه بوده و در نتیجه نمی‌تواند تعریف و تمجید از ولینگتون را تحمل کند زیرا برای اولین بار پیروان وفادار بناپارت بودند که نحو استند عظمت و بزرگی مقام ژنرال انگلیسی را به پذیرند و به آن اعتراف کنند و در صدد بر آمدند فاجعه و اثر لور را با دلایل دیگری توجیه و تعبیر نمایند منجمله اینکه «گروشی» با سپاهیان خود به موقع به میدان جنگ نشتافت. در مورد سربازان قدیمی ناپلئون این طرز تفکر و استدلال خیلی طبیعی بنظر می‌رسد و بعلت همین طرز تفکر و استدلال است که استاندال اصرار می‌ورزد تا کتاب «ملاحظات» را اثری معرفی کند که «بیشتر بچه‌گانه و سخیف است و گاهی نیز پر زرق و برق». باز به همین علت هنگامی که مادام دو استال با حرارت و علاقه خاصی تمدن انگلیسی را می‌ستاید آنهم در حالی که ناپلئون «زندانی جزیره سنت هلن» است؛ وی را به بی‌ذوقی و بی‌سلیقگی متصف می‌سازد و نیز مدح و ستایشی که مادام دو استال از مردان رژیم سابق بعمل می‌آورد قابل تحمل نمی‌داند بدون آنکه نخواهد این حقیقت را بپذیرد که با وجود انقلاب هنوز پیوندهائی با بازماندگان و سران قوم سابق

وجود داشته است . به نظر استان‌دال رویه و طرز بیان و استدلال مادام دو استال فقط تلاشی بود که وی مادام بخاطر بزرگداشت و تجلیل و تکریم Necker می‌کرد و با گریزی بود برای « تکرار مدیحه سرائی در مورد مردی که استعدادش اندک می‌نمود و نخوت و تکبرش بسیار » . استان‌دال را عقیده بر آنست که مادام دو استال به دلایل زیر مرتکب عمل خلاف و ناصواب شده است : نوشتن کتابی که مملو « از دروغ پردازی درباره بزرگترین مصیبت و بدبختی » ، تجلیل و تکریم از پدرش که فوق العاده مورد احترامش بود و همچنین سعی و تلاشی که می‌کرد تا « با حد اکثر استفاده از شهرتش در اروپا ، مرد بزرگ و عالیقدری را از پای در آورد که دور از زن و فرزند در نقطه‌ای بد آب و هوا و ناسالم اسیر و زندانی بود و در معرض مرگ تدریجی قرار داشت و به سخت‌ترین و جانکاه‌ترین درد و رنجی که بشر قادر است برای هموعان خویش فراهم آورد مبتلا گشته بود » . در این جا یک نکته قابل توجه است که استان‌دال نویسنده کتاب « زندگی ناپلئون » برای آنکه بتواند بایبانی صریح و آشکار و با مهارت و زبردستی خاص از قهرمان کتاب خود دفاع کند . از روش همیشگی و معمول خود دست برمی‌دارد و بالاخص موقعی که « از مرگ تدریجی و قریب الوقوع » بناپارت سخن می‌گوید . استان‌دال معتقد است اینکه خیال می‌کنند « مادام دو استال با روح بزرگ و پرفتوت خود اعمال بزرگ را به دیده تعظیم و تکریم می‌نگرد » درست نیست بلکه وی دستخوش « یک عناد و کینه تیزی پست و مضحک » است . باید اذعان کرد که شدت و حرارت مشاجره قلمی ، استان‌دال را به هر سوی می‌کشاند و وی را وادار می‌کند که در تأکید ادعاهای نادرست تاریخی خویش اصرار بورزد ، زیرا کتاب مادام دو استال بیشتر بر پایه شناسائی و معرفی جدید و تعیین ارزش واقعی اصول مهم و بزرگ انقلاب کبیر فرانسه است بعد از سکوتی که در تمام دوره امپراطوری درباره علل واقعی انقلاب و بزرگترین گردانندگان و مجریان آن شده بود . لیکن استان‌دال از فرط خشم و غضب کارش به بدگویی از کتاب « آلمان » نیز می‌کشد همان کتابی که قبلاً به ارزش و شایستگی آن اعتراف کرده بود ، حتی تا بدانجا پیش می‌رود که برای نصایح و توصیه‌های اشله گل Schlegel

به مادام دو استال اهمیت فراوان و قاطعی قائل می‌شود. در این باره می‌نویسد: «کتاب آلمان مادام دو استال شاید در حدود بیست سال بیشتر از سایر نوشته‌هایش بتواند رونق خود را حفظ کند. اما بمحض اینکه دو جلد کتاب منقح و پرمایه درباره ادبیات رومانیک نوشته شود و در دسترس مردم قرار گیرد این کتاب از چشمها خواهد افتاد. برداشت و طرح مادام دو استال دلپسند است اما خطا و اشتباه فراوان دارد. دلیلش هم واضح است زیرا مادام دو استال زبان آلمانی نمی‌دانست و می‌توان حدس زد که وی کتاب خود را از روی تجزیه و تحلیلی که اشله گل در اختیارش گذارده بود ساخته و پرداخته است». مسأله مهمتر آنکه استاندال با تکرار چند موضوع پیش پا افتاده و مبتذل که در مشاجرات قلمی بر علیه رومانیکسم مرتباً سعی دارد اذهان عامه را نسبت به اینکه مادام دو استال خود نویسنده این شاهکار بوده است دچار شک و تردید نماید. آیا بنظر او کتاب «ملاحظات» واقعاً فاقد هرگونه ارزش است؟ وی در این باره می‌گوید: «هنر مادام دو استال فقط در توصیف مردانی است که با آنها بر سر میز غذا نشسته است مثل Sieyes...» لیکن در یادداشت مورخ ۱۹ ژوئن ۱۸۱۸ که در آن از دوستش سیلیویو پلی کو Silvio Pellico صحبت می‌دارد سند پر ارزشی از طرز تفکر و روحیه آن زمان خود بدست ما می‌دهد می‌نویسد: «من از ناپلئون بعنوان یک ظالم و ستمگر نفرت دارم، اما... این موضوع در (زندگی the life) به اثبات خواهد رسید» البته منظور از (زندگی) همان کتاب او است بنام «زندگی ناپلئون». وی با صراحت تأکید می‌کند که ناپلئون را با احساسات «شاعرانه» دوست دارد. این نکته ایست حائز کمال اهمیت، هم از نظر آنچه که در ابتدای این مقاله گفته شده است و هم از نظر دگرگونی چهره ناپلئون که در آغاز کتاب «دیرپارم» استاندال بچشم می‌خورد. استاندال، مادام دو استال را مورد ملامت و سرزنش قرار می‌دهد که چرا این موضوع را در نظر نگرفته است که «استعدادهای لازم برای نوشتن یک داستان با استعدادها نیازم برای نوشتن تاریخ اندکی تفاوت دارد» در حالی که این ایراد به خود استاندال نیز وارد است و او را نیز می‌توان به همین دلیل مورد سرزنش و ملامت قرار داد. وی بعد از

خواندن کتاب «ملاحظات» برلین مشاجره‌ای کتاب «زندگی» خویش افزود و از نخستین فصل کتاب، قصد و نیت خویش را بدین صورت اعلام داشت: «من سرگذشت ناپلئون را برای این می‌نویسم که به یکک بهتان نامه پاسخ گویم. البته این کاری است دور از حزم و احتیاط. زیرا این بهتان نامه بدست با استعدادترین فرد قرن حاضر بر علیه فردی نوشته شده و انتشار یافته است که از چهار سال پیش گرفتار انتقامجویی کابیه قدرتهای بزرگ روی زمین شده است». پس از این مقدمه، با حرارت و ذوق و شوق فراوان به شرح ماجراهای قهرمان کتاب خویش می‌پردازد ولی گه‌گاه در خلال سطور این کتاب سخنانی چند در رد و بطلان نوشته‌های مادام دو استال نیز به چشم می‌خورد. آنچه که مادام دو استال در ابتدای فصل بیست و سوم از سومین قسمت کتاب خود در خصوص لشکرکشی ناپلئون به ایتالیا می‌گوید «ارتش ایتالیا به فرماندهی ژنرال بناپارت با کشور گشائی و فتوحات خود چشم همه را خیره می‌ساخت، اما روز بروز از روحیه میهن پرستی که تا آن زمان ارتش فرانسه را به جنب و جوش در آورده بود فاصله می‌گرفت. منافع شخصی جای گزین عشق به میهن شده بود... علاقه و دلبستگی به یکک مرد بر فداکاری و از خود گذشتگی در راه آزادی غلبه کرده بود» و از نظر تاریخ نیز صحت دارد، استانداردها آنرا به باد ریشخند و استهزاء می‌گیرد. مسئولیتی که در مورد سرنگون کردن جمهوری و نیز از طرف مادام دو استال به بناپارت نسبت داده شده است، استانداردها بشدت آنرا رد می‌کند. بعقیده وی هیئت حاکمه و نیز مورد نفرت قرار گرفته بود و در نظر مردمی که در لورای آن حکومت بسر می‌بردند از همه حیث پست و زبون می‌نمود. استانداردها به این مختصر نیز قناعت نمی‌کند و ملاحظه و رعایت منافع عالیه دولت و میهن را مستمسک قرار داده و به دفاع از ناپلئون می‌پردازد و در این باره می‌گوید: «او مالک و فرمانروای و نیز بود زیرا این شهر را بتصرف خویش در آورده بود. وی ابداً مأموریت نداشت که سعادت و رفاه شهر و نیز را فراهم کند. وانگهی منافع میهن مقدم بر هر چیز است». بطوریکه ملاحظه می‌شود استانداردها بر اثر اشتیاق فراوانی که به دفاع متعصبانه و کورکورانه از ناپلئون داشته است ناچار به تصدیق و تأیید مطالبی می‌شود که وضوحاً با نوشته‌ها و گفته‌های

همیشگی وی درباره سپاهیان ناپلئون که در حقیقت ناشر حس استقلال طلبی و افکار آزادیخواهانه در ایتالیا بودند مغایرت دارد. اما این موضوع را هم نباید از نظر دور داشت که این نوشته‌ها در عین حال که جنبه مشاجره قلمی دارد از توضیحات و یادآوریهای درست و بجا درباره نقش تاریخی ناپلئون نیز عاری نیست، من باب مثال در آنجا که استاندال علی‌رغم «نویسندگان بهتان نامه و مادام دو استال» مدلل می‌سازد که بناپارت این لیاقت و هنر را داشته است که با از بین بردن و منهدم ساختن آنچه که دیگر نمی‌بایست بر جای بماند «انبوه کثیر عادات و رسوم را بهم ریخته است». اما برای حصول این نتایج، استاندال ناگزیر برخی از وسایل مورد استفاده آن زمان را که باعث رنج و شکنجه نویسندگان آن دوره شده بود می‌پذیرد و در مقابل آنها تحمل و بردباری نشان می‌دهد. بطور مثال؛ استاندال واضح و آشکارا تأکید می‌کند که ناپلئون با «در بند کردن مطبوعات کار خوبی کرده است». گرچه در این خصوص استاندال از مادام دو استال نام نمی‌برد ولی قدر مسلم آنست که این مطالب که از قول وی نقل شده ارتباط کامل دارد با فصل شانزدهم از چهارمین قسمت کتاب «ملاحظات» تحت عنوان «ادبیات در دوره بناپارت». از طرف دیگر باید در نظر داشت اگر استاندال در رد نوشته‌های مادام دو استال در خصوص تعریف و تمجید از مشروطیت انگلستان نمی‌کوشد در عوض کتاب «زندگی ناپلئون» وی حاوی فصل کوچکی است (فصل چهارم) که بر علیه انگلستان و رفتار ناجوانمردانه آن کشور نسبت به مردی که بقول استاندال به «جوانمردی و فتوت ملت انگلستان» اعتقاد داشت اختصاص یافته است. استاندال در این باره می‌نویسد: «دشمنان این مرد، که بر روی صخره سنگی مهجور و تبعید شده است، برای آنکه از عواقب شوم و نفرت‌انگیز سم بر حذر باشند، تمام سعی و تلاششان بر اینست که وی را به طرق دیگری از میان بردارند». بعقیده استاندال فقط مادام دو استال و سایر «نویسندگان بهتان نامه» می‌توانند دفاع از انگلستان را بر عهده بگیرند. او مادام دو استال را نیز در زمره «فتودالها و انگلیسی‌ها» می‌داند و حتی وی را در شمار عامان پلیس امپراطوری که «بالا و کلبه نویسندگان بهتان نامه‌ها همان‌استان

بوده است» به حساب می‌آورد در حالیکه مادام دو استال شاید هرگز بفکرش خطور نمی‌کرد که روزی بتواند با پلیس امپراطوری همداستان شود! استاندال حتی در مورد صداقت و حسن عقیدت مادام دو استال تردید می‌کند و می‌گوید در غیر اینصورت ناچار باید نتیجه بگیریم که «این زن نام‌آور مغزی بسیار کوچک و سبک داشته است!» استاندال، علی‌رغم ادعایش در مورد تاریخ نویسی، ناپلئون را در حقیقت بصورت یک قهرمان داستان می‌نگرد و همانطور که در آغاز کتاب «زندگی» وی را در عالم رؤیا پروری و شاعرانه‌ای در نظر مجسم می‌سازد در پایان کتابش او را نمودار قهرمان پلوتارک می‌یابد و در این باره می‌گوید: «روشی که برای زیستن در سنت هلن پیش گرفته سرشار از بی‌آلایشی و بی‌غل و غشی است. و شاید در این دوره و زمانه این تنها چیزیست که خاطره قهرمان پلوتارک را در دلها زنده می‌کند». بطوریکه ملاحظه شد قسمتی از حسن قلدردانی و ستایشگری که استاندال نسبت به بناپارت داشته است معلول تنگ نظری و کوتاه اندیشی جانشینان او بود. خود استاندال بعدها، یعنی در سال ۱۸۳۶. در کتاب خویش بنام «یادداشت‌های در باره ناپلئون» این موضوع را تأیید می‌کند و در این باره می‌گوید: «هدف من اینست که این مرد بزرگ و خارق‌العاده را که در تمام طول حیاتش دوست می‌داشتم و اینک نیز بعلمت تنفرو انزجاری که نسبت به جانشینانش دارم مورد تعظیم و تکریم من است بشناسانم». در این کتاب باشخصی چون روبر Robert و مطالبی که استاندال درباره ورود فرانسویان به میلان می‌نویسد شالوده و طرح مقدماتی نخستین قسمت کتاب «دیر پارم» ریخته می‌شود. بطوریکه ملاحظه می‌گردد، قریب یک ربع قرن، فکر و خیال ناپلئون بطور مدام در مغز استاندال جای داشت و با توجه به این نکته بهتر می‌توان به علت مشاجره قلمی استاندال با مادام دو استال پی برد زیرا نوشته‌های استاندال درباره بناپارت بالاخص بمنزله غلیان و جوشش احساسات

۱ - «این روح بغایت قوی، با جسمی لاغر و نحیف و رنگ پریده پیوند داشت ... و این خود یکی از علل اساسی عشق و علاقه مفرط و شگفت‌انگیزی بود که سربازان در دل نسبت به وی احساس می‌کردند».



نویسنده هنرمندی است که «در جستجوی دوران از دست رفته» است، در صورتیکه مادام دو استال بانوشتن کتاب «ملاحظات» خویش عصر و زمانه خود را مورد بررسی و داوری قرار می‌دهد و این حکم و داوری بدون تردید نفوذ و اثر قابل توجهی بر روی تاریخ نویسان دوره‌های بعد مثل Toqueville و Sorel داشته است که نباید آن را اندک شمرد و یا نادیده گرفت<sup>۱</sup>.

غرض از نگارش این مقاله این بود که در اینجا تاریخچه مشاجره قلمی این دو نویسنده را که پس از مرگ آنان انتشار یافته و در دسترس همگان قرار گرفته بطور اجمال بررسی کنیم؛ نه تنها برای نشان دادن و روشن ساختن دو عقیده و دو نظر متضاد و مخالف درباره یک شخصیت بزرگ تاریخی همعصر خود آنها، بلکه برای نشان دادن یک اختلاف و تضاد که مدت‌ها بین دو دید و دو طرز تفکر متفاوت وجود داشته: از یک طرف ستایش و مدحی که پایه آن بر روی خاطرات و یادآوری حوادث و وقایع بزرگ قرار گرفته و از طرف دیگر تعریف و تفسیری واقعی از وقایع تاریخی آن زمان. استنادال دستخوش افکار و اندیشه‌های مربوط به هنر نویسندگی بود و مادام دو استال بعد از نوشتن داستانهای درباره دوران اولیه حیات خویش، در نوشتن آثار توفیق یافته است که بمنزله تفسیر ارزنده و گرانبهای از جنبشهای فرهنگی و تاریخی بشمار می‌رود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱ - Adolfo Omodeo مورخ شهیر و عالیقدر ایتالیایی برای مقدمه ترجمه کتاب «ملاحظات» بزبان ایتالیایی (چاپ میلان ۱۹۴۳) عنوان زیر را انتخاب کرده است: «مادام دو استال مبتکر و پیشقدم تاریخ نویسی انقلاب».